گفت‌وگوی «جوان» با پدر و همسر شهید محمدمهدی فتحی از شهدای فراجا که در تهاجم دشمن امریکایی-صهیونیستی به شهادت رسید

امنیت کشور بزرگ‌ترین دغدغه او بود

پارسا سوری

دوازدهم اسفند سال گذشته، هنگامی که محمدمهدی فتحی در کنار همرزمانش در یگان امداد فراجای گوهر دشت استان البرز در آماده‌باش به سر می‌برد، بر اثر بمباران دشمن امریکایی-صهیونیستی به همراه تعدادی از همرزمانش شربت شهادت را نوشید و آسمانی شد. شهید فتحی در هنگام شهادت، یک فرزند چندماهه داشت که بسیار وابسته به او بود، اما این شهید گرانقدر، همانند دیگر شهدای کشورمان از همه تعلقاتش گذشت تا از وطن در برابر هجوم شقی‌ترین دشمنان اسلام و بشریت دفاع کند. ولی‌الله فتحی، پدر شهید در گفت‌وگو با «جوان» می‌گوید: «محمدمهدی به عنوان یک نیروی پلیس، همیشه دغدغه تأمین امنیت مردم و کشور را داشت. عاقبت هم در همین مسیر جانش را فدا کرد و شهید شد.»

شهید فتحی و همسرش

شهید متولد چه سالی بودند و چطور وارد فراجا شدند؟

محمدمهدی سومین فرزندم و متولد ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۱ در زنجان بود. از کودکی بسیار اجتماعی بود و در فعالیت‌های اجتماعی و کمک به دیگران حضور جدی داشت. از طرفی به شدت به فکر کمک به خانواده بود، به طوری که در کنار درس کار هم می‌کرد و به عبارتی کمک‌خرج خانواده بود.

محمدمهدی به خاطر اندام ورزشی و جثه قوی که داشت، ابتدا در معدن کار می‌کرد تا اینکه یک روز پیش من و مادرش آمد و گفت تصمیم دارد برای حفظ امنیت کشور در فراجا استخدام شود. البته از طرف سایر نیروهای نظامی هم به او پیشنهاد استخدام داده شده بود، اما فراجا را ترجیح داد. پس از شرکت در آزمون ورودی فراجا و قبولی و دیدن دوره‌های مختلف، برای خدمت به کشور به یگان امداد فراجای گوهر دشت استان البرز منتقل شد و مدت چهار سال تا زمان شهادتش در این مکان فعالیت داشت.

زنجان دیار عشاق امام حسین(ع) و حضرت عباس(ع) است. از فعالیت‌های مذهبی پسر شهیدتان بگویید.

از آنجا که همه ما در یک کشور مسلمان شیعه به دنیا آمدیم، بنابراین از کودکی علاقه به امامان شیعه، خصوصاً امام حسین(ع)، در خون و رگ ما ریشه دوانده است. فرزند شهیدم از این قاعده مستثنی نبود؛ خصوصاً شهر زنجان اصولاً سرآمد عزاداری برای امام حسین(ع) است. بنابراین محمدمهدی، علاوه بر حضور چشمگیر در مراسم، از آغاز دهه اول محرم تا آخر ماه صفر حضور جدی در مراسم داشت و از هیچ کمکی به این مراسم دریغ نمی‌کرد. معتقد بود که هرچه آبرو و عزت داریم، از برکت این مراسم است.

فرزندم علاوه بر اینکه در این دو ماه خودش مشکی می‌پوشید، دیگران را نیز به این کار تشویق می‌کرد. در ضمن تا قبل از استخدام در فراجا و دور شدن از زنجان، در مشکی‌پوش کردن مسجد و تکیه محله از هیچ خدمتی دریغ نمی‌کرد و چون هیکل درشت و ورزیده‌ای داشت، تمام کارهایی که انجام آن برای دیگران سخت و طاقت‌فرسا بود را خود به تنهایی انجام می‌داد.

محل شهادت فرزندتان در یگان امداد استان البرز بود. چه مدت در آنجا خدمت می‌کرد؟

نیروهای فراجا پس از دوره‌های نظامی که فراجا برایشان تعیین می‌کند، به استان‌هایی که اعلام نیاز می‌شود منتقل می‌شوند. محمدمهدی هم از این قاعده مستثنی نبود و پس از گذراندن این دوران، به یگان امداد فراجای گوهر دشت استان البرز منتقل شد و تا زمان شهادتش در آنجا خدمت می‌کرد. البته به گفته فرماندهانش، هم از لحاظ اخلاقی و هم از نظر کاری، فرد بسیار منظمی بود و هر کاری که به او سپرده می‌شد، به نحو احسن انجام می‌داد. در ضمن ایشان در کمک کردن به مردم و همکارانش از هیچ کاری مضایقه نداشت.

از نحوه شهادتش برایمان بگویید.

نهم اسفندماه که جنگ رمضان آغاز شد، پسرم در آماده‌باش بود. بعد هم زنگ زد و از ما خواست که برویم همسرم و فرزندش را با خودمان ببریم؛ چون به دلیل شرایط جنگی در آماده‌باش بود، می‌گفت وقتی آنها اینجا نباشند، با خیال راحت‌تر می‌توانم خدمت کنم.

خلاصه هنگام افطار، من به اتفاق مادرش از زنجان به کرج رفتیم. همسر و فرزندش را با خودمان آوردیم و قرار شد بعد از اتمام جنگ، پسرم بیاید و خانواده‌اش را ببرد. البته آن شب به اتفاق یکی از دوستانش، به نام امیرحسین کرباسی که او هم شهید شد، برای خداحافظی به مدت کوتاهی خانه آمد. فقط جلوی در ایستاد و چون آماده‌باش بود و باید هرچه زودتر به محل خدمتش می‌رفت، دیدار کوتاهی داشت و رفت. تا اینکه خبر شهادتش را به ما اعلام کردند. بعدها فهمیدیم که پسرم و همرزمانش روز دوازدهم اسفند همگی روزه بودند که بر اثر بمباران دشمن امریکایی-صهیونیستی به شهادت رسیدند.

> پدر شهید: روز ۱۲اسفند، همزمان با پخش اذان، دچار دلهره شدم و واقعه کربلا و مصیبت‌های خانم حضرت‌زینب(س) در جلوی چشمم نمایان شد. فهمیدم باید اتفاقی افتاده باشد و دچار دلهره و نگرانی شدم. این وضعیت درست زمانی بود که می‌خواستم برای سرکشی به باغم بروم. خلاصه چند بار به موبایل پسرم زنگ زدم؛ چون جواب نداد، متوجه شدم باید اتفاقی افتاده باشد

حالا در اینجا باید یک خاطره از ایشان و تقیدشان به واجبات بگویم. پسرم یک روز قبل از شهادتش با مادرش تماس می‌گیرد و می‌گوید سرم درد می‌کند. مادرش می‌گوید چون در عملیات هستی و آب بدنت کم شده، اگر اذیت می‌شوی روزه نگیر، اما فرزندم، با وجود علاقه‌ای که به مادرش داشت به ایشان می‌گوید: من بچه نیستم که آب بخورم و روزه‌ام باطل شود. ایشان با همان زبان روزه، هنگام اذان ظهر بر اثر اصابت موشک به محل خدمتش در گوهر دشت کرج، به اتفاق تعدادی از همرزمانش به شهادت می‌رسد.

چطور از شهادتش باخبر شدید؟

روزی که محل خدمت ایشان را با موشک بمباران کردند، همسرم از طریق مادران چندتن از دوستانش در جریان این واقعه قرار گرفت. البته یکی از مادران می‌گوید که یک و نیم ساعت پیش با پسرم صحبت کردم و در سلامت کامل بود؛ نگو این خانم در جریان شهادت فرزندمان بوده، اما برای اینکه نگران نباشیم خبر نداده بود.

خلاصه روز ۱۲ اسفند، همزمان با پخش اذان، دچار دلهره شدم و واقعه کربلا و مصیبت‌های خانم حضرت‌زینب(س) در جلوی چشمم نمایان شد. فهمیدم باید اتفاقی افتاده باشد و دچار دلهره و نگرانی شدم. این وضعیت درست زمانی بود که می‌خواستم برای سرکشی به باغم بروم. خلاصه چند بار به موبایل پسرم زنگ زدم؛ چون جواب نداد، متوجه شدم باید اتفاقی افتاده باشد.

در تماس‌های بعدی به ما خبر دادند که محمدمهدی شهید شده و فرزند ما هم که با او بوده، زخمی شده است، اما وقتی از زنجان به سمت البرز به راه افتادیم، در راه کرج متوجه شدیم موضوع برعکس است، یعنی تازه آنجا متوجه شدیم که فرزندم به شهادت رسیده است. فردا صبحش رفتیم به بهشت سکینه استان البرز و پس از تحویل گرفتن پیکر پاک پسرم و تشییع جنازه در محل یگان، پیکر را برای برپایی مراسم تدفین به زنجان بردیم. پس از برگزاری مراسمی، ایشان را در گلزار شهدای زنجان دفن کردیم.

گویا محمدمهدی متأهل بودند، فرزندی هم داشتند؟

در خانواده ما یک رسم است که فرزندان، خودشان همسرشان را انتخاب می‌کنند؛ البته با ما هم مشورت می‌کنند و پس از تأیید، به خواستگاری می‌رویم. محمدمهدی نیز که فرزند سوم ما بود، از این قاعده مستثنی نبود. ایشان پس از آشنایی با همسرشان که از بستگان نسبی ما بود، موضوع را به ما اطلاع داد و ما به خواستگاری رفتیم. یک سال پس از عقد آنها، محمدمهدی با هانیه عروس من ازدواج کردند. کل زندگی مشترکشان دو سال بیشتر به طول نیانجامید. ثمره آن یک پسر حدوداً یک‌ساله به نام محمدنویان است که با شیرین‌بازی‌هایش یاد فرزندم را برای ما زنده می‌کند.

چه خاطراتی از فرزند شهیدتان دارید؟

از زمانی که محمدمهدی جذب فراجا شد، به دلیل شرایط کاری که داشت، کمتر اتفاق می‌افتاد که در ماه محرم در زنجان باشد، اما سال گذشته به دلیل عمل جراحی که داشت، محرم در کنارمان بود و خاطرات خوبی با هم داشتیم. مانند سال‌هایی که در محرم در کنار خانواده بود، اقدام به نصب پارچه مشکی در خانه و محله کرد و هرچیز که کم بود، خودش تهیه کرد. طبق یک رسم چندین‌ساله، ما صبح تاسوعا حلیم نذری می‌پزیم. دو سال قبل که حلیم پختیم و برای اولین بار از زمانی که پسرم در فراجا خدمت می‌کرد، در مراسم حلیم‌پزی حضور داشت، به علت مراجعه افراد زیادی برای نذری گرفتن، حلیم کم آمد. همان موقع محمدمهدی گفت برای سال آینده من ۶ کیلو حلیم نذر می‌کنم. گفتم من هم همین میزان حلیم می‌دهم. هیچ‌وقت دوست نداشت کسی که به در خانه می‌آید، ناامید بازگردد. همیشه وصیت می‌کرد هر کسی که دست نیاز به سوی شما دراز کرد، نگذارید ناامید برود؛ حتی اگر کم هم داشتید، همان قدر خیرات کنید؛ حتی اگر نداشتید، قرض بگیرید و مطمئن باشید با خدا معامله می‌کنید؛ چند برابر آن را خدا به شما خواهد بخشید.

محمد نویان چند ماهه در آغوش پدر شهیدش

سخن پایانی

فرزندم در طول زندگیش خاطرات خوبی را برجا گذاشت. با وجود اینکه فرزند سوم بود، اما رفتار و منش مردانه‌اش ایجاب می‌کرد تا در کارها با او مشورت کنم. محمدمهدی نه در خانه، بلکه در بیرون هم الگو بود و از هیچ کمکی به کسانی که نیاز داشتند دریغ نمی‌کرد. خلاصه نه اینکه این را به عنوان پدرش می‌گویم، اگر از کسانی که با او دوست بودند یا حتی کوچک‌ترین برخوردی داشتند بپرسید، گفته‌های مرا تأیید می‌کنند. امیدوارم که روحش از ما راضی باشد و بتوانیم ادامه‌دهنده راهش باشیم.

همسر شهید از همسر شهیدتان بگویید.

من و محمدمهدی حدود دو سال قبل از طریق یکی از اقوام با هم آشنا شدیم. از آنجا که رفتارش بسیار خوب و متین بود، به خواستگاری ایشان جواب مثبت دادم.

شهید چه معیارهایی داشت که با ایشان ازدواج کردید؟

از لحاظ دینی به قیدوبندها پایبند بود. همین تقیدش به امور مذهبی یک نکته مثبت در ایشان بود که باعث شد خانواده‌ام او را تأیید کنند. بعد از خواستگاری آقا محمدمهدی، خانواده از من پرسیدند که اگر به او علاقه داری، ما نیز او را می‌پسندیم. من هم قبول کردم و خلاصه خیلی زود من و شهید پای سفره عقد نشستیم. اما افسوس که زندگی او کوتاه بود و نتوانستیم بهره چندانی از این زندگی ببریم. محمدمهدی همسر و پدر مهربانی بود و چه آرزوهایی که برای من و محمدنویان، پسرمان نداشت.

> همسر شهید: من و پسرم با خاطراتش زندگی می‌کنیم. البته پسرم هنوز خیلی کوچک است و نمی‌داند چه اتفاقی افتاده است. او زود پدرش را از دست داد، اما این خواست خدا بود و ما هم تسلیم آن هستیم، اما خوشی ما کوتاه بود، چراکه همسرم خودش را موظف به حفظ نظام و امنیت کشور می‌دانست و از هیچ اقدامی در این زمینه کوتاهی نمی‌کرد

محمدنویان سن کمی دارد و در این سن، سایه پدر از سرش رفته است. تعریف شما از راهی که همسرتان رفت چیست؟

من و پسرم با خاطراتش زندگی می‌کنیم. البته پسرم هنوز خیلی کوچک است و نمی‌داند چه اتفاقی افتاده است. هرچند زود پدرش را از دست داد، اما این خواست خدا بود و ما هم تسلیم آن هستیم، اما خوشی ما کوتاه بود، چراکه همسرم خودش را موظف به حفظ نظام و امنیت کشور می‌دانست و از هیچ اقدامی در این زمینه کوتاهی نمی‌کرد. این راه (امنیت کشور و مبارزه با متجاوزان) یک راه مقدس است و خوشحالم که همسرم در این مسیر رفته است. الان هم مطمئن هستم او زنده است و از جایی بهتر مراقب ماست. باید بگویم با آنکه شهید شده، اما همواره وجود او را در زندگی حس می‌کنم و هرجا که به مشکلی برمی‌خورم، روحش گره‌گشا می‌شود. امیدوارم بتوانم محمدنویان را آنطور که پدر دوست داشت، تربیت کنم. پدرش عاشق کشور و مردم و رهبری بود و من هم دوست دارم فرزندش همین‌طوری بار بیاید و تربیت شود.

به نظر شما چطور می‌شود که برخی از جوان‌ها مثل همسرتان، با داشتن فرزند کوچک، این‌طور جان‌شان را کف دست می‌گیرند و برای اعتلای کشور و حفاظت از مردم، جان‌شان را فدا می‌کنند؟

همسرم یک جوان مذهبی و بسیار عاشق وطن بود. او مردم را دوست داشت و برای امنیت همین مردم نیز خیلی تلاش کرد. خداراشکر می‌کنم که عاقبت در مسیری که خودش انتخاب کرده و به آن علاقه داشت، جان داد و خودش را فدای این راه مقدس کرد. این شهدا بودند که برای ملت ما، معنای واقعی آزادی را ترسیم کردند؛ آزادی از ترس، رهایی از تحقیر، استقلال از وابستگی، و توان ایستادن بر پای خویش. آنها رفتند تا این ملت، سربلندتر از همیشه، فریاد زند: ما با خون عزیزان‌مان زنده‌ایم، با ایمان‌شان ادامه می‌دهیم و با یادشان هرگز تسلیم نخواهیم شد. ان‌شاءالله اگر عمری باشد، من به محمدنویان یاد می‌دهم پدرش یک قهرمان بود؛ یک شهید در میان خیل شهدایی که جان‌شان را برای ایران اسلامی فدا کردند. محمدمهدی پدری بود که کمتر از یک سال برای فرزندش پدری کرد. هرچند زود رفت، اما تأثیر بسیار زیادی در زندگی ما داشت و فرزندش نیز باید بیاموزد که پدرش چه کسی بود و در چه راه مقدسی شهید شد. امریکا و اسرائیل دشمنان همیشگی ملت ما بودند و هنوز هم دست از کینه و دشمنی برنداشته‌اند. آنها شقی‌ترین دشمنان اسلام هستند و امیدوارم به زودی شاهد نابودی رژیم صهیونیستی باشیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۴۲

از راست به چپ

■ ۱- پیشوای مذهبی- تو را است معجزه در کف زِ ساحران مهراس/ عصا بیفکن و از بیم ... ■ ۲- پرده نقاشی و سرزمین- باری که روی دوش حمل کنند- ثابت و پایدار در دین ■ ۳- ردیف بافتنی- عدد تلاش دانش‌آموز- خیز برداشتن- میوه خوب ■ ۴- آشنا و ماهر در کار- از بازی‌های خانمان‌برانداز- نصیحت ■ ۵- حیوان شتر گاو پلنگ- شیره چغندر- اهل کاشان ■ ۶- حکومت دست‌نشانده هیتلر در فرانسه- از ماهی‌های دریای خزر- جدید و تازه ■ ۷- پل- تو رفتگی ظرف- مقر فرماندهی محمدعلی شاه در جنگ با مشروطه‌طلبان و محل قتل ملک‌المتکلمین ■ ۸- قورباغه درختی- اثر امیل زولا- غلاف شمشیر- قبیله حاتم ■ ۹- از شاهان کیانی و پدر گشتاسب- صدای پر و درشت- مطابق، برابر ■ ۱۰- ماه پاییزی- بی حس- کلمه تعلیل به معنی زیرا ■ ۱۱- پاشنه‌اش ضرب‌المثل ضربه‌پذیری است- نوعی مزه- بیماری چشم ■ ۱۲- گنبد و قبه- وسیله پرواز انفرادی- نوعی تنور نان ماشینی ■ ۱۳- حرف فاصله- همیشه و همواره- همسایه کویت- رود فرانسه ■ ۱۴- شاعر بنام بوستان- شهر زادگاه عطار نیشابوری- کشوری قدیمی در بین‌النهرین دارای قدیمی‌ترین امپراتوری بشری ■ ۱۵- نقاش فرانسوی خالق تابلوی المپیا- مخزن اسرار

از بالا به پایین

■ ۱- شایستگی یا توانایی خود را نشان‌دادن- خرید و فروش ■ ۲- از زیبایی‌های دریا- خطر کردن- خودی ■ ۳- مخفف هستم- بین پیچ و مهره- خردمند و عاقل- نور اندک ■ ۴- نفی کننده- درخت تازه روییده- نیایش ■ ۵- نام قدیم خمین- پسر کاوه آهنگر و یکی از پهلوانان ایرانی شاهنامه- پایوران فرهنگستان ■ ۶- جنگ و نبرد- شیپور بزرگ- درست یا مناسب دانستی سخنی یا کاری ■ ۷- لرزانک میوه- نقشه فرنگی- شمشیربازی ■ ۸- عدد روستا- قلب‌ها- نمایشنامه‌نویس آلمانی صاحب اثر دایره گچی قفقازی- ویتامین انعقاد خون ■ ۹- حسینیه‌ای تاریخ‌ساز در شمیران- خیر ناتمام- بهشت ■ ۱۰- دریافتن و درک کردن- نقل مجلس بعضی‌ها- از تفرجگاه‌های شمال تهران ■ ۱۱- جادوی رام کننده مار زهری- بینی- قدرت و نیرو ■ ۱۲- پسوند آلودگی- این یا آن؟- مرکب پیامبر(ص) در شب معراج ■ ۱۳- طاقچه بالا- دریده؛ شکافته- تردست- ویتامین ضد سرطان ■ ۱۴- حبوبات- آشپز- ساختار ■ ۱۵- محمدرضا...، از شهدای راه قدس- حاصل عمل تفریق

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳		۱						
						۷	۶	۵
۸		۷			۹			
۹			۲			۸		
۲							۵	۱
			۴		۸			
	۲			۳		۶		
				۵		۳		۷
۱	۸							

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۶۳۶

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	ج	ا	د	ل	ه	■	ب	ن	د	ر	غ	ب	ا	س
۲	چ	ر	ی	م	ه	■	ب	ا	چ	و	■	م	ق	ر	ب
۳	ه	ی	و	ا	■	ا	ش	ی	ا	ن	ه	■	ا	س	ا
۴	و	ب	■	غ	ا	ز	■	ر	ب	■	ل	ا	ل	ا	■
۵	ل	■	ک	ه	و	ل	ت	■	ت	ف	ا	ل	■	ل	ا
۶	ا	د	م	■	ا	ی	ا	ک	■	ک	ل	ا	ف	■	د
۷	ل	ا	ب	ا	ز	■	م	و	ل	و	ی	■	ی	ش	م
۸	ه	ی	ر	ی	■	د	ی	د	ا	ر	■	م	ل	و	ن
۹	و	ر	س	■	ت	ا	ن	ک	ر	■	م	و	س	ا	د
۱۰	ی	■	ی	ا	و	ر	■	ی	و	ک	ا	■	و	ل	د
۱۱	ه	م	■	ل	ا	و	ک	■	س	ی	ر	ا	ف	■	د
۱۲	■	ض	ا	م	ن	■	ا	ب	■	و	س	غ	■	ا	ب
۱۳	ح	م	د	■	ا	د	ر	ی	س	ی	■	ت	ع	م	د
۱۴	ر	ح	م	ت	■	ا	گ	ا	ه	■	ا	ن	ز	ل	ی
۱۵	ا	ل	ی	گ	و	د	ر	ز	■	ه	م	ا	ب	ا	د